

سه غزل از حافظ و قصیده‌ای از عبید

در دیوان حافظ غزلی هست و در آن اشاره‌ای به این که ماه روزه به پایان رسیده (۱) و بهار آمده است. از جهت آن که این غزل مورد بحث ما است آن را نقل می‌کنیم.

گل در برو می در کف و معشوقه به کام است
سلطان جهانم به چنین روز غلام است
گوشم میارید در این جمع که امشب
در مجلس ما ماه رخ دوست تمام است
در مذهب ما باده حلال است ولیکن
بی روی تو ای سرو گلندام حرام است

۱- در دیوان حافظ تا آنجا که من میدانم پنج غزل هست که در آنها صحبت از رفتن ماه صیام است. اما فقط در سه غزل که مورد بحث ما است اشاره‌ای به سال شمسی هم هست. مطلع دو غزل دیگر چنین است.

۱- روزه یک سوشدو عید آمد و دلها برخاست

می به میخانه به جوش آمدومی باید خواست

۲- ساقی بیار باده که ماه صیام رفت

در ده قدح که موسم ناموس و نام رفت

گوشم همه بر قول نی و نغمه چنگ است
 چشم همه بر لعل لب و گردش جام است
 در مجلس ما عطر میامیز که جان را
 هر لحظه زگیسوی تو خوشبوی مشام است
 از چاشنی قند مگو هیچ و ز شکر
 زان رو که مرا با لب شیرین تو کام است
 تا گنج غمت در دل دیوانه مقیم است
 پیوسته مرا کنج خرابات مقام است
 از ننگ چه گوئی که مرا نام زنگ است
 و ز نام چه پرسی که مرا ننگ ز نام است
 می خواره و سر گشته و ندیم و نظر باز
 وان کس که چوما نیست در این شهر کدام است
 با محتسب عیب نگوئید که او نیز
 پیوسته چو مادر طلب شرب مدام است
 حافظ منشین بی می و معشوق زمانی
 کا یام گل و یاسمن و عید صیام است

شرویه شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 چنانکه ملاحظه می شود حافظ میگوید که عید صیام و گذشتن ماه روزه مصادف است
 با ایام گل و یاسمن یعنی آغاز بهار در شیوازم انسانی
 در خود غزل و در دیوان حافظ هیچ گونه قرینهای برای این وجود ندارد
 که تعیین کنیم شاعر این شعر را در چه سالی گفته است . ناچار باید بدنبال
 قرائنی در خارج از دیوان حافظ باشیم .
 اصولاً "چنین اتفاقی در تمام عمر حافظ تنها دو بار میتوانسته است همزمان
 شود یکی در سال ۷۴۲ قمری (پنجاه سال پیش از درگذشت او) و دیگری سی و سه سال
 پس از آن یعنی در سال ۷۷۵ . بنابراین غزل بالا باید در یکی از این دو سال و

یا یکی دو سال پیش یا پس از آن دو سال گفته شده باشد .
 زبان این غزل نشان میدهد که گفته حافظ جوان است . از غزلهای بسیار
 عالی او نیست . از این جهت احتمال بیشتر دارد که در ۷۴۲ گفته شده باشد تا
 در ۷۷۵ .

از میان معاصران خواجه حافظ که اشاره‌ای به نظیر چنین اتفاقی را داشته
 باشد عبید زاکانی را می‌شناسیم . در عین حال میدانیم که عبید از نظر افکار
 شبیه‌ترین شخص به حافظ است و مثل حافظ زهد و ریا و صوفی و شیخ و زاهد و مفتی
 و محتسب را به باد انتقاد و ناسزا گرفته ، مثل حافظ رند بوده و بالاخره چون حافظ
 دیر مغان را ملجا و پناه و راه رستگاری میدانسته و کوشیده است " با مغان باده
 مغانه خورد " . او چون حافظ خود را رند می‌نامد .

احتمال بسیار زیاد هست که حافظ با عبید دوست صمیمی و هم مکتب و
 همراه بوده باشد و چند غزلی که در دیوان او هست و در آنها اشاره‌ای به جدائی
 از دوستی است ، شاید اشاره به عبید و رفتن او از شیراز باشد . یک غزل حافظ
 چنین شروع میشود .

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست

که هر چه بر سر ما می‌رود اراده اوست (۱)

موضوع دیگری که این احتمال را خیلی خیلی بیشتر میکند این که عبید در سال
 ۷۴۲ هجری قصیده‌ای برای شاه‌شیخ ابواسحق گفته و همان موضوع پایان یافتن ماه
 صیام و رسیدن بهار را در آغاز قصیده عنوان کرده است . گوئی دو دوست پیش
 از گفتن اشعار خود ، باهم جامی زده و از گذشتن ماه صیام ابراز خوشحالی کرده‌اند .

۱- آیا حافظ شیرازی گرفتار وساطت بین دوست خود و دستگاه مفتی و محتسب بوده
 است ؟

و آنگاه که هر یک راهی خانه خود شده‌اند ، موضوع را در شعر خود آورده‌اند .
قصیده عبید چنین شروع میشود :

گذشت روزه و سرما ، رسید عید و بهار ،
کجاست ساقی ما گوبیا و باده بیار
صبح عید بده ساغری که در رمضان
بسوختیم ز تسبیح و زهد و استغفار

این قصیده را عبید در حدود اواسط سن گفته و در آن از شیخ ابواسحاق بعنوان
" جمال دنیی و دین شاه شیخ ابواسحاق " نام می‌برد . (۱)
این قصیده بایست در همان سال ۷۴۲ سروده شده باشد زیرا که در سنین
پادشاهی شیخ ابواسحاق تنها همین سال است که در آن پایان ماه روزه موافق اول
فروردین خورشیدی است . از آنجا که شیخ ابواسحاق در همین سال به سلطنت رسیده
است به احتمال قوی عبید این قصیده را بمناسبت جلوس او گفته است و از متن
قصیده نیز اشارات اندک و غیر مستقیمی میتوان بدست آورد ، از جمله این که
عبید ابواسحاق را به نصیحت میگوید .

ژوهرشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
غنیمت است غنیمت شمار و فرصت دان

پرتال جامع علوم انسانی و جوانی و عشق و بوی بهار . . .

در هر صورت حافظ و عبید می‌بایست هر دو این مطلب را در یک تاریخ (احتمالا"
با هم در میان گذاشته و) در اشعار خویش آورده باشند .

۱- کلیات عبید زاگانی ، به تصحیح عباس اقبال اشتهانی ، تهران ، چاپ سوم .

ملاحظه بسیار جالبی استاد م سعد فرزاد کرده است که در این مورد کمک بسیار میکند. او توجه کرده است که غزلهای حافظ با قافیه‌های -اب و -ام متعلق به جوانی او است. (۱)

م سعد فرزاد این غزلها را نمونه آورد :

ما را ز خیال تو چه پروای شراب است
خم گوسر خود گیر که خمخانه خراب است

در این غزل حافظ اشارات بسیار به جوانی خود میکند که .

حافظ چه شد ارعاشق و رند دست و نظرباز
بس طور عجب لازم ایام شباب است

ملاحظه میشود وزن این غزل با غزل مورد بحث ما یکی است و هردو ردیف "است" دارد و در هر دو صحبت از این می‌کند که رند است و نظرباز .
نمونه دیگر .

صبح دولت می‌دمد کو جام همچون آفتاب
فرصتی زین به کجا باشد بده جام شراب

اشاره به جوانی .

۱- از گفتار او به نویسنده .

خانه‌بی تشویش و ساقی یار و مطرب نکته‌گوی

موسم عیش است و دوز ساغرو عهد شباب (۱)

و غزل دیگر به مطلع .

عشق‌بازی و جوانی و شراب لعل فام

مجلس انس و حریف همدم و شرب مدام

که در همین مطلع اشاره به جوانی دارد .

با این قراین تقریبا " روشن میشود که غزل مورد بحث در جوانی حافظ و به احتمال قوی در سال ۷۴۲ (و یا به احتمال بسیار ضعیف یکی - دو سال پیش یا پس از آن تاریخ) سروده شده است .

در این غزل و نظایر آن شاعر از ننگ و نام مبرا است . مقام او کنج خرابات است . " میخواره و سرگشته و رند است و نظر باز " و همه شهر را چنین میدانند . محتسب را نیز محروم نمی‌گذارد و او را ربا کار می‌شمرد .

رویهمرفته در این غزل نیز به اندازه گنجایش غزل و با توجه به سن او همان چیزهایی را گفته است که در پخته‌ترین غزلهای سنین کهولت و کمال . غزل دیگری در دیوان حافظ هست که در مطلع آن سخن از ایام عید و آخر گل است ، یعنی زمانی که هلال شوال و عید صیام رسیده و گل سرخ دارد تمام میشود . غزل این است .

۱- این غزل به احتمال قوی در زمان همین شاه شیخ ابواسحق سروده شده زیرا در آن گوید . شاه عالم بخش در دور مطرب ایهام گو و نیز هم‌این غزلها .

عید است و آخر گل (۱) و یاران در انتظار
 ساقی به روی شاه ببین ماه و می بیار
 دل بر گرفته بودم از ایام گل ولی
 کاری نکرد همت پاکان روزگار
 گر فوت شد سحور چه نقصان صبح هست
 از می کنند روزه گشا طالبان یار
 جز نقد جان به دست ندارم شراب کو
 کان نیز بر کرشمه ساقی کنم نثار
 خوش دولتی است خرم و خوش خسروی کریم
 یارب ز چشم زخم زمانش نگاهدار
 می خور به شعر بنده که زیبی دگر دهد
 جام مرصع تو بدین در شاهوار
 دل در جهان مبنده و به مستی حواله کن
 از فیض جام قصه جمشید کامکار
 ای دل جناب عشق بلند است همتی
 نیکو شنو حدیث و تو این قصه گوش‌دار
 زانجا که پرده پوشی خلق کریم تست
 بر قلب ما ببخش که نقدی است کم عیار

-
- ۱- در برخی از نسخ دیوان حافظ بجای "آخر گل"، "موسم گل" آمده است که به دو دلیل درست نیست. نخست این که در نسخ کهنه و معتبر دیوان حافظ "آخر گل" آمده است. مسعود فرزاد، جامع نسخ، ج ۱ ص ۲۷۸ دیگر این که در همین غزل قرینه‌ای برای صحت "آخر گل" هست و آن بیت آخر است که گوید:
- حافظ چو رفت روزه و گل نیز می‌رود.

ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود
 تسبیح شیخ و خرقة رند شراب خوار
 حافظ چو رفت روزه و گل نیز می رود
 ناچار باده نوش که از دست رفت کار

چنانکه پیش از این دیدیم در سال ۷۴۲ عیدصیام مصادف با آغاز بهار بوده است .
 این وضع در سال ۷۷۵ (سی و سه سال پس از ۷۴۲) نیز میتواند پیش آید .
 با توجه به آب و هوای شیراز پانزده تا بیست سال طول می کشد که عیدصیام
 از آغاز بهار پس برود و به آخر گل برسد . حال اگر معدل تقریبی این دو عدد را
 ۱۸ بپذیریم غزل بالا باید در سال $742 + 18 = 760$ و یا $775 + 18 = 793$
 سروده شده باشد . در تاریخ دوم (۷۹۳) حافظ زنده نبوده است و قراین دیگری
 نشان می دهد که غزل از اواخر عمر او نیست ، بنابراین میتوان پذیرفت که غزل
 در حدود سال ۷۶۰ سروده شده است .
 در شعر قرینه دیگری وجود دارد که به کمک آن با اطمینان بیشتری میتوان
 در مورد تاریخ غزل سخن گفت .
 بیت پنجم غزل می گوید :

خوش دولتی است خرم و خوش خسروی کریم

رتال یا حرب ز چشم زخم زمانش نگاهدار

خسرو کریمی که در حوالی ۷۶۰ هجری بتواند پادشاه شیراز باشد شاه شجاع مظفری است .
 در ماه رمضان سال ۷۶۰ فرزندان امیر مبارزالدین محمد ، که حافظ از او نفرت داشته است
 شورش کردند و پدر را گرفتند و کور کردند ، یکی از آن فرزندان شاه شجاع است .
 این واقعه را بسیار از شعرای آن روز تضمین کرده اند . حافظ در باره آن می گوید .

دل منه بردنی و اسباب او
 زان که از وی کس وفاداری ندید
 عاقبت شیراز و تبریز و عراق
 چون مسخر کرد و قتش در رسید
 آن که روشن بد جهان بینش بدو
 میل در چشم جهان بینش کشید .

پیش از سال ۷۶۰ می‌تواند عید صیام مصادف با آخر گل شود، اما امیر مبارزالدین محمد
 برای حافظ خسروی کریم نیست .

بنابراین عزل مورد بحث در یکی دو سال اول سلطنت شاه شجاع سروده
 شده و حداکثر می‌تواند بین سالهای ۷۶۰ تا ۷۶۲ سروده شده باشد که میشود
 تقریباً " سی سال قبل از مرگ حافظ .
 دیوان حافظ غزل دیگری دارد که چنین است :

عید است و موسم گل ساقی بیار باده
 هنگام گل که دیده است بی می قدح نهاده
 زین زهد و پارسائی بگرفت خاطر من
 ساقی پیاپی ده تا دل شود کشاده
 واعظ که دی نصیحت میکرد عاشقان را
 امروز دیدمش مست تقوی به باده داده
 این یک دوروز دیگر گل را غنیمتی دان
 گر عاشقی طرب جو با ساقیان ساده
 در مجلس صبحی دانی چه خوش نماید
 عکس عذار ساقی بر جام می فتاده

گل رفت ای حریفان غافل چرا نشینید
 بی بانگ ورود و چنگی بی یار و جام باده
 مطرب چو پرده سازد شاید اگر بخواند
 از طرز شعر حافظ در بزم شاهزاده

این غزل در بسیاری از نسخ دیوان حافظ نیست (۱) اما به قرآینی از جمله اشاره به عید و گل، و به دم تیغ کشیدن زاهد و واعظ میتوان غزل را از او دانست. اگر موسم گل را در شیراز، چنان که امروز هست، بین دهم اردیبهشت ماه جلالی تا نیمه خرداد بگیریم که هوای شیراز در این مدت اجازه میدهد گل سرخ (و نه رزهای پیوندی امروز) دوام بیاورد، در این صورت غزل باید در حدود چهار تا هشت سال قبل از سال ۷۴۲ سروده شده باشد که میشود ۷۳۴ تا ۷۳۸ که مصادف است با آغاز بروی کار آمدن امرای اینجو و یا سی و سه سال پس از این تاریخ یعنی بین ۷۶۴ و ۷۶۸ که دوره سلطنت شاه شجاع مظفری است. مطلب موجود در آخر شعر که مطرب شعر حافظ را در بزم شاهزاده شایسته است بخواند، باید اشاره به یکی از شاهزادگان باشد که حافظ به او یا او به حافظ توجهی داشته است.

حال باید به دنبال شاهزاده‌های گشت که در دهه چهارم قرن هشتم و یا دهه هفتم آن می‌زیسته و شعر حافظ را احتمالاً در دربار او می‌خوانده‌اند و حافظ به او ارادت می‌ورزیده است.

در دهه چهارم قرن هشتم تقریباً "پنجاه و پنج سال به مرگ حافظ مانده است و در آن روزگار حافظ نمیتوانسته است چنین وضعی داشته باشد زیرا که به احتمال، کم سن بوده و اوضاع زمان (بعثت آغاز تسلط خاندان اینجو بر فارس

۱- نک. مسعود فرزاد، حافظ، صحت کلمات و اصالت غزلیها (س تا پایان ی)

و زد و خوردهای پشت سر هم و بیقراری ملک (مساعد نبوده است . اما در دهه هفتم آن قرن از میان شاهزادگان میتوان مثلاً "منصور مظفری را یاد آورد که حافظ سخت به او علاقمند بوده و به خاطر تحسین پیروزی او بر تیمور ، در زمان پادشاهیش غزل معروف زیر را سروده است :

سحر تا خسرو خاور علم بر کوهساران زد

به دست مرحمت یارم در امیدهواران زد

من بدلائیل بالا بیشتر میل دارم که فکر کنم مقصود از شاهزاده در زمان شاه شجاع همین منصور مظفری است .

به این ترتیب سه غزل حافظ را میتوان از نظر مضمون خلاصه کرد .

۱- حافظ در نخستین غزل سلطان جهان را غلام خویش میخواند و با گل و می و معشوق خوش است و این ها بی روی "تو" (۱) برای او گوارا نیست . همه چیز را با "او" (۲) میخواهد . از ننگ نمی هراسد و خواهان نام نیست . رند و نظر باز است و همرا چنین میداند ، حتی محتسب را که در طلب شرب مدام است . این غزل جوان و سرکش است .

۲- در این غزل زمان خسرو کریم (شاه شجاع) را غنیمت می شمرد و چون همت پاکان روزگار کاری نمی کند به می و صبح می پردازد . چون پیشوائی خلق را نصیحت می کند که از گل و می بهرور شوند و بالاخره تسبیح شیخ را بر خرقة رند شرابخوار فضیلتی نمی بیند . عمر را غنیمت می شمرد و از آن بهره می گیرد . این غزل متین و آرامش بخش است .

۱- تو در شعر حافظ بمعنی انسان است . گرفته از دستنویس فرهنگ حافظ نوشته

استاد فقیدم ذبیح بهروز .

۲- او شکل دیگری است از تو . همانجا

۳- در غزل سوم باز شاعر می پرست است و وقت گل را باده غنیمت می شمارد، از زهد و پارسائی دل گرفته است و علاج آنرا شراب میداند. واعظ راتقوی به باد داده می بیند و باز عمر را غنیمت می شمارد و غفلت و دور ماندن از بانگ رود و چنگ را نمی پسندد.

حال چیزی که کاملاً " روشن است این که از سال ۷۴۲ تا حداقل ۷۶۴ که بیست و دو سال است. بر اساس این سه غزل تحول افکار حافظ چشمگیر نیست. یعنی برخلاف تصور بسیاری که در دیوان حافظ تاملی کرده اند، حافظ چنان نبوده است که در اول عمر زاهد بوده باشد و بعد صوفی شده، آخرالاً مر به عرفان روی آورده باشد. او از همان جوانی رند بوده است (۱) که کتب لغت ما آن را " منکر" و " کافر" معنی کرده اند و میدانیم که حافظ منکر بسیاری چیزها بوده است. به نظر ما یافتن خط سیر فکری حافظ بر اساس یک پیشدآوری که همه انسانها چنین و چنان رشد می کنند، بسیار اشتباه آمیز است و غزل های مورد بحث ما کافی است که چنین طرز فکری را محکوم کند. بر عکس یافتن شواهد و قرائن تاریخی بهترین راهنمای پژوهندگان است. یعنی حافظ چنان کسی نبوده است که بتوان اعتقاد او را به مسالک متضاد در مراحل مختلف عمر نشان داد، بلکه چنان پیرو پیرمغان و تربیت یافته چنان مکتبی است که از جوانی او را برای درست دیدن واقعیات زندگی آماده کرده است، جز اینکه او در اندیشه خود روز بروز کاملتر و باتجربه تر شده است.

در غزل های اصیل حافظ میتوان یافت که او چگونه راه کمال را پیموده است و گرنه تعلیمات پیرمغان در تمام اشعار او هویدا است و به همین دلیل است که به قطع و یقین میتوان گفت اشعاری مثل غزل زیر از حافظ نیست.

۱- قرائن دیگر را نباید از نظر دور داشت و آن نخست غزل هایی است که مربوط به جوانی است و به آنها اشاره کردیم و دیگر غزل هایی که برای شاهان یا اشخاص بخصوص گفته و یا اشارات تاریخی میتواند تاریخ آنها را معین کند.

ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش...
متأسفانه در دیوان او قرینه‌ای از این گونه که با کار من مربوط است نادر است و
تنها قرائن تاریخی است که سیر اندیشه او را چنان که اشاره کردم نشان میدهد.

در اینجا لازم است به نکته‌ای نیز اشاره کنم که اگر چه مربوط به مطلب بالا
نیست اما اگر ننویسم جای دیگری برای نوشتنش نخواهم داشت.
تابحال فرض این بوده است که "عبید دست کم از سال ۷۵۱ در شیراز
در خدمت شیخ ابواسحاق بسر می‌برده (۱) و این را از روی تاریخ نظم
"عشاق‌نامه" دریافته بودند. اما با قرینه‌ای که ذکر شد یعنی این که عبید قصیده‌های
در جلوس شیخ ابواسحاق سروده است روشن می‌شود که عبید لااقل در جلوس او در
شیراز بوده و به این ترتیب بخش بزرگی از آثار او - مثلاً "عشاق‌نامه" - حاصل
سالهای اقامت او در شیراز است. به احتمال قوی عبید تمام سالهای سلطنت
شیخ ابواسحاق را در شیراز بوده زیرا که بیشترین قصاید را برای او گفته است.
احتمال می‌رود که با آمدن امیر مبارزالدین محمد، عبید فارس را تحمل نیارسته
و از آنجا رخت سفر بر بسته، دوست هم دل و همراه خود را تنها گذاشته است. (۲)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱- کلیات عبید زاگانی، اقبال، ص. ۵

۲- غزلیات حافظ از نسخه قدسی نقل شد.